

Betty Before X

بتي قبل از ايكس

اثر: آياسا شاباز و رنه واتسون

● مترجم: فرناز فخارزاده

● ويراستار: ابوذر هدايتي

سرشناسه : شاباز، ایلپاسه، ۱۹۶۲-م.

-۱۹۶۲, Shabazz, Ilyasah

عنوان و نام پدیدآور : بیتی قبل از ایکس/آیاسا شاباز و رنه واتسون : ترجمه فرناز فخارزاده

مشخصات نشر : تهران: پیام آزادی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری : ۱۵۰ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۴۱۰۰۰۰

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : عنوان اصلی: Betty before X, ۲۰۱۸.

موضوع : داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۰م.

موضوع : ۲۰th century -- Young adult fiction, American

شناسه افزوده : واتسون، رنه

شناسه افزوده : Watson, Renée

شناسه افزوده : فخارزاده، فرناز، ۱۳۷۵-، مترجم

رده بندی کنگره : PS۳۵۶۴

رده بندی دیویی : ۸۱۳/۵۴ [ج]

ساره کتابشناسی ملی : ۶۱۰۹۳۵۱

بیتی قبل از ایکس

ناشر: انتشارات پیام آزادی

نویسندگان: آیاسا شاباز و رنه واتسون

مترجم: فرناز فخارزاده

ویراستار: ابوذر هدایتی

مدیر هنری: یوسف بابایی درویش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

چاپ اول: ۱۳۹۹

چاپخانه: گلپان

تهران - خیابان جمهوری مابین چهارراه استقلال و میدان بهارستان - کوچه

مظفری بن بست یکم پلاک ۲ تلفن : ۳۳۹۰۵۵۱۵ - ۳۳۱۱۷۷۳۵

WWW.PAYAMBOOK.COM

 PAYAMBOOK

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به انتشارات پیام آزادی می‌باشد.

فهرست

۱۸۹	فصل شانزدهم	۷	پیش درآمد
۹۳	فصل هفدهم	۱۱	فصل اول
۹۵	فصل هجدهم	۱۹	فصل دوم
۱۰۵	فصل نوزدهم	۲۷	فصل سوم
۱۰۷	فصل بیستم	۳۷	فصل چهارم
۱۰۹	فصل بیست و یکم	۴۳	فصل پنجم
۱۱۷	فصل بیست و دوم	۴۷	فصل ششم
۱۱۹	فصل بیست و سوم	۵۱	فصل هفتم
۱۲۳	فصل بیست و چهارم	۵۵	فصل هشتم
۱۲۷	فصل بیست و پنجم	۵۷	فصل نهم
۱۳۱	فصل بیست و ششم	۶۳	فصل دهم
۱۳۷	فصل بیست و هفتم	۶۷	فصل یازدهم
۱۳۹	فصل بیست و هشتم	۶۹	فصل دوازدهم
۱۴۳	فصل بیست و نهم	۷۳	فصل سیزدهم
۱۴۵	فصل سیام	۸۱	فصل چهاردهم
۱۴۹	فصل سی و یکم	۸۳	فصل پانزدهم

۱۵۹	ملاقات با شخصیت‌های داستان	۱۵۱	فصل سی و دوم
۱۶۵	دوره زمانی	۱۵۳	فصل سی و سوم
۱۶۷	فصل سی و هفتم	۱۵۷	فصل سی و چهارم

www.ketab.ir

پیش درآمد

من فقط یک بچه بودم که مادربزرگم سیندا مرا از مادرم جدا کرد. هنوز یک سال نداشتم و فقط چند کلمه حرف می‌زدم و می‌توانستم چند قدم راه بروم. من دلیل این کارش را نمی‌دانم. اینها را از آنجا می‌دانم که خاله فانی برایم تعریف کرده است.

ما در پینهورست در کشور گرجستان زندگی می‌کردیم. شهری که وقتی دنبال جای دیگری هستی، آن را پیدا می‌کردی. شهر سرشناسی نبود. جایی که در تمام طول روز، خورشید می‌درخشید و در شب جیرجیرک‌ها پشت سر هم آواز می‌خواندند. در ادامه دانستن، مادربزرگم ماتیلدا برای ملاقات ما می‌آید. وقتی او مرا بلند کرد و در بغل گرفت، به من به وقت نگاه کرد، درست مثل همان کاری که تمام مادربزرگ‌ها انجام می‌دهند.

مادربزرگم روی گردنم یک کیودی دید. او از مادرم می‌پرسد: "چه اتفاقی برای بچه افتاده؟" و مادرم می‌گوید: "نمی‌دانم."

مادربزرگم ماتیلدا شک کرد که کسی قصد صدمه زدن به مرا داشته است. به همین خاطر مرا از آنجا دور کرد و برد.